

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال هشتم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۷
صفحات ۵ - ۲۵

تجزیه و تحلیل روابط فکری و نظامی دیلمیان با علویان بر پایه نظریه همگرایی و واگرایی

عباس پناهی^۱

چکیده

مقاله حاضر می‌کوشد به تحلیل علل و عوامل مؤثر بر مناسبات فکری، نظامی، و سیاسی علویان با حاکمان و مردم گیلان و دیلمان بپردازد. سرزمین‌های دیلمان و گیلان همواره در دوره خلافت اموی و عباسی، با مخالفت با خلفا، سر سازگاری با آنان نداشته‌اند؛ مردم دیلمان، با ظهور علویان به‌عنوان مدعیان عقیدتی و سیاسی خلافت عباسی و برای تشدید مخالفت‌های خود، روی خوش به آنان نشان دادند و علویان هم، در دوره‌های نخست قدرتگیری، توانستند با استفاده از رویکرد ضد خلافت دیلمیان به موفقیت‌های مهمی در گیلان و دیلمان دست یابند. بر این اساس در نگاه نخست، گرایش دیلمیان به علویان تحت تأثیر منافع سیاسی و نظامی آنان بود، اما از نیمه دوم قرن سوم با تلاش‌های فکری مداوم علویان در گیلان و دیلمان، زمینه تغییر آیین‌های باستانی دیلمیان به نفع تشیع و سایر مذاهب اسلامی فراهم شد. نگارنده، با توجه به مآخذی که در این زمینه وجود دارد، سعی کرده‌است دلایل همگرایی و واگرایی دیلمیان با علویان و همچنین تأثیر سیاسی و نظامی دیلمیان را بر حکومت علویان پژوهش کند. **کلیدواژه‌ها:** تشیع، عباسیان، علویان، دیلمیان، زیدیه، گیلان.

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن دانشگاه گیلان. panahi76@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۲۵

مقدمه

روابط و تعاملات علویان با گیلانیان و دیلمیان در سده‌های سوم و چهارم هجری را می‌توان از دو منظر تجزیه و تحلیل کرد؛ از زاویه همگرایی، علویان برای تثبیت قدرت خود نیازمند به نیروی نظامی و رزمی دیلمیان بودند، زیرا دیلمیان و گیلانیان برای خلاصی از تهدیدهای دائمی اعراب و حکومت‌های تحت فرمان عباسیان، تمایل داشتند در نتیجه همکاری با علویان، از فشار مهاجمان بر گیلان و دیلمان بکاهند. از منظر واگرایی نیز، دیلمیان با آنکه کمک‌هایی زیادی در اختیار علویان نهادند، همراهی کاملی با آنان نداشتند و در نتیجه، بارها به علت مغایرت اهداف و برنامه‌های علویان با منافع سیاسی و نظامی دیلمیان، از آنها فاصله گرفتند و این مسئله موجب شکست‌های سیاسی و نظامی علویان در برابر دشمنانشان می‌شد.

اعراب مسلمان، با همه کامیابی‌هایشان در طبرستان، نتوانستند موفقیتی در گیلان و دیلمان به دست آورند. از این رو، شورش مردم طبرستان غربی در برابر طاهریان و حضور علویان در این پهنه، موقعیتی ویژه در تاریخ تشیع زیدی، از یک سو، و گیلان و دیلمان، از سوی دیگر، برای تشکیل حکومت علویان در شمال ایران فراهم کرد. دعوت از حسن بن زید، نخستین مواجهه مردم دیلمان با علویان نبود، زیرا پیش از او، علویان دیگری هم که از دست خلفای عباسی می‌گریختند، به دیلمان پناه می‌جستند و بنابراین، مردم منطقه با آرا و افکار آنها آشنایی داشتند. علاوه بر تفکر ضد خلافت علویان، روحیه ظلم‌ستیزی آنها موجب شد تا مردم دیلمان به ایشان گرایش یابند. در نتیجه همراهی دیلمیان و امرای دیلمی، نظیر جستانیان، با آنها نخستین حاکمیت مستقل از خلافت در طبرستان و دیلمان شکل گرفت. از دلایل موفقیت‌های علویان در برابر عباسیان این مسئله بوده است که علویان از خاندان پیامبر به شمار می‌رفتند و رافضی محسوب نمی‌شدند و پیداست که با نگرش اسلامی و ایدئولوژی اسلامی‌شان، خلفای عباسی نیز نمی‌توانستند قیام آنها را با برچسب الحاد و کفر به آسانی سرکوب کنند.

دیلمیان در طول حاکمیت علویان، همواره پشتیبان و حامی آنها بودند و هر بار که علویان در برابر خلفا و حکومت‌های شرق ایران متحمل شکست می‌شدند، سرزمین

گیلان و دیلمان تنها ملجأ آنان بود. ناصر کبیر، که بین سال‌های ۲۷۸ تا ۳۰۱ در سرزمین هوسم به سر می‌برد، به تبلیغ مذهب تشیع زیدی پرداخت. او نخستین بذره‌های مذهب تشیع زیدی را در بین مردم گیلان و دیلمان پراکند، به‌طوری که مورخان و جغرافی‌دانان از مذهب دیلمیان به‌عنوان تشیع زیدی (ناصری) یاد می‌کنند (استخری، ۸۷). مادلونگ نیز به‌جهت نقشی که ناصر کبیر در گسترش تشیع زیدی و تغییر مذهب دیلمیان به تشیع داشت، فرقه ناصریه در گیلان را منتسب به پیروان او دانسته‌است (مادلونگ، ۱۴۰).

با توجه به گزارش‌های متعدد جغرافی‌نگاران و مورخان درباره مذهب و باور مردم گیلان و دیلمان در سده‌های سوم و چهارم هجری، مهم‌ترین پرسشی که در پژوهش حاضر مطرح می‌شود این است که همگرایی و واگرایی علویان با حاکمان و مردم دیلمان و گیلان تحت تأثیر چه عواملی قرار داشت. در پاسخ به پرسش فوق می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که اشتراک فکری و منافع علویان با دیلمی‌ها در مخالفت با خلافت عباسی و وجود زمینه‌های تشیع در گیلان و دیلمان، موجب همکاری گیلانیان و دیلمیان با علویان شده‌است. با این حال، منافع خاص علویان و دیلمیان در زمینه‌های مختلف گاه موجب رویارویی آنان هم شده‌است. سعی نگارنده بر این است که با تکیه بر نظریه همگرایی و واگرایی، چگونگی مناسبات علویان با مردم گیل و دیلم را در مقاله حاضر بحث و بررسی کند.

پیشینه مطالعاتی

مواردی که ذکر می‌شود از مهم‌ترین پژوهش‌ها درباره علویان است؛ صالح پرگاری در رساله دکتری خود، به بررسی کامیابی‌ها و ناکامی‌های سیاسی علویان در سرزمین طبرستان پرداخته‌است. همچنین ندا گلیجانی مقدم در مقاله‌ای با عنوان «رابطه حکومت‌های محلی گیلان، دیلمان و مازندران با علویان طبرستان (۲۵۰-۳۱۶ ق)»^۱، صرفاً به بررسی رابطه سیاسی حکومت‌های محلی در برابر حکام عرب و حفظ استقلال این حکومت‌ها پرداخته‌است. محمد شورمیج نیز در مقاله «علل ورود علویان به

۱. فصل‌نامه / ایران و اسلام دانشگاه الزهراء، ش. ۱۱.

طبرستان تا سال ۲۵۰ ه. ق.^۱، زمینه‌ها و علل مهاجرت علویان به طبرستان را تا پیش از قیام حسن بن زید، بررسی کرده‌است. در مقاله دیگری نیز که توسط محمدعلی کاظم‌بیگی با عنوان «بویه‌یان و زیاریان؛ روایتی نویافته از *التاجی*» نوشته شده است^۲، نویسنده با تکیه بر کتاب *التاجی صابی*، به گزارش‌هایی درباره گیل و دیلم پس از دوره مورد بررسی پرداخته است و اطلاعاتی بکر و ارزشمند از دیلم با تکیه بر آن کتاب ارائه داده است. مادلونگ نیز در جلد چهارم *تاریخ کمبریج*، فصلی با عنوان «سلسله‌های کوچک محلی شمال ایران»، درباره علویان و گیلان نگاشته است. مقالات متعدد دیگری هم در همایش‌های گوناگون در این باره ارائه شده است. بیشتر این پژوهش‌ها در زمینه مناسبات علویان و شمال ایران و با تکیه بر روابط آنان با سرزمین طبرستان بوده است و در آن‌ها، علل رشد و گسترش تشیع در گیلان و دیلمان و همچنین نقش دیلمی‌ها و گیل‌ها در فرازوفرودهای علویان، آن‌چنان که بایست، مورد پژوهش قرار نگرفته است. مقاله حاضر می‌کوشد با تفصیل بیشتری این موضوع را واکاوی کند.

بحث نظری

برای روشن‌تر شدن تعامل‌ها و تقابل‌های علویان و مردم گیل و دیلم، ابتدا باید معانی و مفاهیم مربوط به دو واژه تعامل^۳ و تقابل^۴ بحث شود. به طور کلی، حکومت‌ها هنگامی میل به تعامل با دیگران نشان می‌دهند که پیش‌بینی کنند با فرصت‌ها و تسهیلات مشترکی روبه‌رو خواهند بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۶۷). درباره علل تعامل علویان با دیلمی‌ها، یعنی اشتراک عقاید و منافع در مخالفت با عباسیان نیز، این تعریف سنخیت یا صدق پیدا می‌کند. ازسوی دیگر، اشاره شد که منافع خاص علویان و دیلمیان در زمینه‌های گوناگون موجب تقابل دو طرف می‌شده است که این مسئله کاملاً با معنای تقابل سازگاری دارد. در این حالت، شاهد تفکیک و جدایی دو طرف از همدیگر و دور شدن آنان از هدف‌های مشترک هستیم (Hafeznia, 373). ارنست هاس معتقد است که

۱. فصل‌نامه تاریخ و تمدن اسلامی، ش. ۸.

۲. فصل‌نامه تاریخ و تمدن اسلامی، ش. ۱۱.

3. Interaction

4. Contrast

همگرایی فرایندی است که در آن بازیگران سیاسی چند واحد ملی مجزا، ترغیب می‌شوند تا وفاداری، فعالیت‌های سیاسی، و انتظارات خود را به‌سوی مرکز جدید معطوف کنند (Hass, 22). در واگرایی نیز، برخلاف همگرایی، سیاست تشدید بحران و تنش و بزرگنمایی سطح اختلافات دنبال می‌شود. پژوهش پیش رو بر مبنای تعاریف گفته‌شده سازماندهی و تهیه شده‌است.

جغرافیای گیلان و دیلمان و نقش آن در جذب علویان

جغرافیای تاریخی شمال ایران، به‌ویژه گیلان و دیلمان، سبب شده‌است تا این بخش از ایران شرایط متفاوتی از نظر مذهبی و سیاسی نسبت به دیگر مناطق مرکزی ایران داشته باشد. همزمان با ورود اعراب به ایران و با فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان، دودمان‌های محلی بر این منطقه حکومت می‌کردند (کسروی، ۱۱). از نظر دینی، مردم این منطقه به باورهای آریایی و زرتشتی پایبند بودند (همان، ۱۵). امروزه نیز شواهد متعددی دربارهٔ باورهای مردم گیلان و دیلمان پیش از ورود اسلام به این منطقه وجود دارد. در جغرافیای سیاسی و تاریخی این سرزمین معمولاً به بخش جلگه‌ای، گیلان و به مناطق کوهستانی، دیلمان گفته می‌شود. دیلمان از نظر وسعت بسیار پهناور بود و از شرق تا چالوس را شامل می‌شد (حدود العالم، ۴۵-۴۶). با توجه به گزارش حدود العالم، می‌توان به این نتیجه رسید که پیش از ورود اسلام یا همزمان با آن، مردمان ساکن گیلان و دیلم، به‌دلیل بهره‌مندی از شرایط اقلیمی خاص، از تقسیمات جغرافیایی دقیق و متفاوتی برخوردار بودند، به‌طوری که علاوه بر تقسیم گیلان به دیلم و گیلان، بخش شرقی سفیدرود را بیه پیش^۱ و بخش غربی آن را بیه پس^۲ می‌نامیدند. ابن‌حوقل نیز به‌دقت تقسیمات جغرافیایی گیلان و دیلم را مورد توجه قرار داده‌است؛ او محدودهٔ قلمرو دیلم و گیلان را از شرق تا حدود چالوس دانسته‌است (ابن‌حوقل، ۱۱۸). مقدسی، که تقریباً نزدیک به این زمان زندگی می‌کرده و از نزدیک بیشتر سرزمین‌های ایران را سیاحت کرده‌است، به تفکیک گیلان و دیلمان پرداخته‌است؛ او دیلم را حوزه

1. biah-pish

2. biah-pas

کوهستانی و گیل‌ها را ساکنان دشت‌ها گفته‌است (مقدسی، ۵۱۷/۲). استخری (متوفای ۳۴۶) نیز تصویری دقیق و ارزشمند از گیلان سده چهارم ارائه داده‌است؛ وی که مقارن عصر آل‌بویه زندگی می‌کرده، سرزمین گیلان را هامون و دشت در کنار دریای خزر و دیلمان را کوهستانی ذکر کرده‌است که پادشاهانش آنجا مسکن داشتند (استخری، ۱۶۸). تفکیک جغرافیایی سرزمین گیلان تا قرن پنجم در آثار جغرافی‌نگاران و مورخان دیده می‌شود، اما از آن پس، با توجه به زوال قدرت آل‌بویه و دیگر حکومت‌های محلی دیلم، تنها نام گیلان در متون تاریخی و جغرافیایی دیده می‌شود؛ چنان‌که در معجم البلدان یاقوت حموی، از سراسر این سرزمین تحت عنوان گیلان یاد شده‌است (یاقوت حموی، ۲۰۱). همچنین در دیگر آثار جغرافیایی پس از عصر مغول، تنها از این سرزمین با نام گیلان سخن گفته شده‌است. با وجود تغییراتی که در نام سرزمین گیلان پس از اسلام در منابع تاریخی و جغرافیایی دیده می‌شود، حدود گیلان و دیلمان تا عصر قاجار تقریباً ثابت بوده‌است. معمولاً حدود غربی آن را دیار طالش، مغان، و آذربایجان، حد شمالی آن دریای خزر، مرز جنوبی آن را ولایت عراق عجم، و حد شرقی را چالوس می‌دانستند (مقدسی، ۵۱۶/۲). مؤلف حدود العالم، علاوه بر تأکید بر این تقسیم‌بندی، سرزمین‌های مابین سرخانی و نمک‌آبرود (نمک‌آوه‌رود) را «دیلم خاصه» نوشته‌است (حدود العالم، ۱۵۱).

طی قرن‌های دوم تا چهارم، سرزمین دیلم بسیار آباد و معمور و خاستگاه بسیاری از حکومت‌های محلی گیلان و دیلم بوده‌است. نویسندۀ حدود العالم معتقد است که حرفه اصلی مردم این ناحیه صرفاً جنگجویی بوده و آنان همواره به تعلیم و تمرین جنگی مشغول بوده‌اند. فشار جنگجویان دیلمی به سرحدات اعراب به گونه‌ای بوده که آن‌ها ناگزیر شده‌اند در قزوین و چالوس همواره سپاهی آماده برای جنگ با دیلمیان نگه دارند (ابن حوقل، ۱۱۹؛ حدود العالم، ۱۵۰). مردم این ناحیه جنگاورانی بی‌نظیر بودند و حاکمانی که در مناطق مرکزی ایران از این جنگاوران استفاده می‌کردند، به شهامت و جنگاوری آن‌ها می‌بالیدند (فندرسکی، ۱۹). این مسئله موجب شده بود تا همواره حکومت‌های مرکزی ایران از عصر باستان تا سده‌های میانه، جنگجویان دیلمی را در سپاه خود به کار گیرند. قدرت و اعتبار سرزمین دیلم تا هنگام حاکمیت آل‌بویه

ادامه یافت. با سقوط آل بویه از اعتبار آن کم شد و سرانجام اقوام گیل شروع به قدرت‌نمایی کردند.

مذاهب گیل و دیلم، مقارن ظهور علویان

تصویر روشنی از اوضاع دینی و باورهای مردم در این دوره در دست نیست، اما با توجه به شواهد و گزارش‌های مورخان، می‌توان کم‌وبیش به نتایجی در این باره دست یافت. استخری در کتابش از وجود کافران در کوه‌های دیلم یاد می‌کند (استخری، ۱۶۹). اشاره استخری به «کافران» نشان می‌دهد که پیروان مذاهب، پیش از اسلام از موقعیت جغرافیایی گیلان و دیلمان به عنوان مکانی امن برای زنده نگه داشتن آیین خود سود می‌جستند. حضور این ادیان و باورها تا سده‌ها تداوم یافت، به‌طوری که رابینو نوشته‌است آگاهی‌های پراکنده‌ای از وجود ادیان دیگر، نظیر یهودیت و مسیحیت، در سرزمین گیلان و دیلمان وجود دارد (رابینو، ۲۳).

روابط دیلمیان با اعراب مسلمان، به‌ویژه در سرحدات شمالی ایران، دوستانه نبوده‌است، زیرا آن‌ها بارها قزوین و نواحی اطراف آن را، که پایگاه اعراب برای تصرف گیلان و دیلمان بود، غارت کردند و اعراب همیشه نیرویی آماده برای دفاع از آن شهر نگاه می‌داشتند (دینوری، ۱۳۲؛ ابن اسفندیار، ۲۲۴). البته این رویکرد خصومت‌آمیز دیلمیان با اعراب، به جهت تغییر رویه و روش اعراب در ممالک فتح‌شده و غارت مردم بود؛ در نتیجه، دیلمیان برای دور بودن یا در امان ماندن از خطر غارت، رویه‌ای هجومی در برابر اعراب مسلمان پیش گرفتند.

با توجه به شرایط سیاسی جغرافیای خلافت، دیلم مناسب‌ترین کانون ضد خلافت عباسی به‌شمار می‌رفت و این نکته از نگاه علویان غافل نماند. علویان در چند مرحله به دیلمان مهاجرت کردند. در مرحله اول، دسته‌ای از علویان، متعاقب ولایت‌عهدی امام رضا (ع) در خراسان، برای پیوستن به او به سوی خراسان حرکت کردند (ابن طباطبای، ۲۱۷)، اما پس از آگاهی از شهادت ایشان، وقتی به ری و قومن رسیدند، برای حفظ جان خود به دیلمستان پناه بردند. برخی در آنجا به شهادت رسیدند و گروهی دیگر در آن سامان به تبلیغ دین و آیین خود پرداختند (روشن، ۲۳؛ ابن طقطقا، ۲۲۶؛ آملی، ۸۰؛

مهجوری، ۱۳۳۶). این گروه، نخستین علویانی بودند که به دیلمان و گیلان راه یافتند. یکی از نخستین علویانی که توانست با دیلمیان ارتباط برقرار کند، یحیی بن عبدالله علوی (متوفای ۱۷۶) از اعقاب امام حسین علیه السلام بود. یحیی پس از ورود به سرزمین دیلم، از موقعیت طبیعی این سرزمین استفاده کرد و قیام بزرگی علیه هارون الرشید به راه انداخت، اما در نهایت، سرکوب شد (اصفهانی، ۴۴۷). کشته شدن او موجب شد تا نفوذ علویان به دیلمان و گیلان به‌کندی صورت پذیرد و حتی تا مدت‌ها متوقف شود (آملی، ۸۴؛ مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ۲۷). قیام یحیی نشان می‌دهد که مناطق طبرستان و دیلم از نظر جغرافیایی و سیاسی برای یک نهضت شیعی ظرفیت و آمادگی داشت. کمتر از هشتاد سال پس از یحیی، این نهضت با موفقیت تجربه شد. وقتی از یحیی پرسیدند چرا دیلم را برگزیده است، گفت: «ان للديلم معنا خرجة فطمعت ان تكون معي» (من شنیده بودم که در دیلم خروجی برای ما خواهد بود، دل بستم که من همان خروج‌کننده باشم. نک: اصفهانی، ۴۵۲). این حرکت دو نکته را نشان می‌دهد: یکی، وجود شماری از علویان در طبرستان و دیگر، توجه ویژه دیلمیان به علویان.

از علل اساسی یکپارچگی سادات و مردم، مخالفتشان با دشمنی مشترک، یعنی عباسیان، بود. این دشمنی سبب می‌شد تا مردم دیلم و طبرستان، علویان را به دشمن تحویل ندهند. علویان برای جذب نیروی قیام، به مهاجرت به این مناطق تشویق می‌شدند. افزون‌براین، آنچه باعث محبوبیت و علاقه بیشتر مردم این مناطق به علویان می‌شد، تقوا و دینداری آن‌ها بود، چنان‌که ابن‌اسفندیار نوشته است: «آنچه سیرت مسلمانی است با سادات است» (ابن‌اسفندیار، ۲۲۸). به تدریج هم در عمل معلوم شد که می‌توان از طریق پذیرش یکی از مذاهب اسلامی مبارز دگراندیش نیز به قدرت دست یافت و مشروعیت ایدئولوژیک پیدا کرد و این قابلیت، دست‌کم در سواحل جنوبی دریای کاسپین، میسر و ممکن شده بود.

از مهم‌ترین دلایل ناکامی یحیی عدم همکاری دیلمیان با او بود، زیرا تا زمان وی، هنوز دیلمی‌ها بر آیین‌ها و باورهای گذشته خود بودند و در نتیجه، با وی متحد نشدند. اجتناب دیلمی‌ها از کمک به او موجب شد تا خلافت عباسی به سرعت یحیی را مغلوب کند. به نظر می‌رسد دیلمیان یحیی را به چشم رقیب سیاسی و جاه‌طلبی می‌نگریستند

که گمان می‌شد قدرتشان را به مخاطره خواهد افکند.

از علویان مشهور دیگری که توانست در بین دیلمیان و گیلانیان طرفدارانی بیابد، سیدجلال‌الدین اشرف بود. او یکی از برادران معروف امام رضا علیه السلام بود که پس از شهادت ایشان، برای تبلیغ آیین اسلام و مذهب تشیع وارد گیلان شد. به دنبال ورود و تبلیغات او، گروهی در گیلان و دیلمان به وی پیوستند (روشن، ۲۵). با این حال، به نظر می‌رسد تعدادشان اندک بوده است، زیرا وی، پس از نزدیک به بیست سال تبلیغ آیین تشیع در میان مردم، نتوانست حامیان زیادی به دست آورد و از آنجایی که دشمنان زیادی داشت و مداوم با آنان در جنگ بود، در یکی از نبردها به قتل رسید (همان، ۲۷؛ آملی، ۷۵). ناکامی و کشته شدن سیدجلال‌الدین اشرف همانند علوی سلف او، یحیی بود، زیرا سیداشرف نیز علوی شمشیربه‌دستی بود و حمایت از او با سیاست‌های حکومت‌های محلی گیل و دیلم تناقض داشت. در این مرحله، حاکمان دیلم داعیان علوی را به عنوان رقیبان سیاسی خود می‌نگریستند و حاضر به میدان دادن به آنان نبودند. از دیگر عواملی که سبب ناکامی سیدجلال‌الدین اشرف و دیگر علویان تا نیمه دوم قرن سوم در گیلان شد، عدم قبول آیین او از سوی اکثریت مردم دیلمان و گیلان، به ویژه حاکمان آن‌ها، بود، زیرا در این زمان، بیشتر مردم گیلان و دیلمان پیرو آیین اجدادی خود بودند و از این رو، از علویان حمایت جدی نمی‌کردند. اما با افزایش ورود علویان به دیلمان و آشنایی با عقاید آن‌ها، نگرش مردم نیز تا حدودی تغییر یافت و همین سبب شد، مردمان این مناطق بعدها نسبت به اسلام نظر مساعدتری داشته باشند. روند مهاجرت علویان به گیلان و دیلمان در دوره خلافت متوکل عباسی بیشتر شد، زیرا خلیفه عباسی به شدت با شیعیان مخالفت می‌ورزید. وی حتی مقبره امام حسین علیه السلام را در سال ۲۲۶ از بین برد (یعقوبی، ۲۴۸/۲). علویان برای فرار از او و مأمورانش به مناطق امن‌تری چون گیلان و دیلمان پناه بردند (ابن اسفندیار، ۱۲۳). این موج‌های جدید جمعیتی و مبلغان شیعی تأثیر زیادی بر قیام‌های آینده علویان در گیلان داشت، زیرا آن‌ها پس از استقرار در گیلان و دیلمان، زمینه لازم را برای قیام حسن بن زید در سال ۲۵۰ آماده کردند. بی‌تردید در این قیام علوی، دیلمیان مهم‌ترین بازوی نظامی علویان در مقابل خلافت عباسی و دیگر دشمنان به شمار می‌رفتند.

نقش دیلمیان در کامیابی‌های سیاسی و فکری حسن بن زید

هرچند خلفا با تکیه بر نیروی نظامی و وابستگی خاندان‌ها و امیران محلی قدرت را در جهان اسلام در دست داشتند و اغلب قیام‌های علویان را تا سده سوم هجری به شدت سرکوب کردند، نفوذ و قدرت خلیفه عباسی در شمال ایران، به‌ویژه در گیلان و دیلمان، راه به جایی نمی‌برد. بیشتر مخالفان علوی خلیفه عباسی به این مناطق مهاجرت می‌کردند و اندک‌اندک زمینه را برای قیام علیه خلافت و درنهایت، سرنگونی آن مهیا می‌ساختند. علویان در طبرستان و دیلمان آماده شرکت در هر قیامی ضد خلافت عباسی بودند.

پس از ورود حسن بن زید به طبرستان غربی، رهبران شورش، اعم از سران حکومت‌های محلی طبرستان و دیلم، به این نتیجه رسیدند که از علویان برای تکمیل توفیقاتشان دعوت کنند (ابن اثیر، ۲۹۷/۱۱). در رمضان سال ۲۵۰، مردم با حسن بن زید به هدف متابعت از کتاب خدا و سنت رسول‌الله و اقامه امر به معروف و نهی از منکر بیعت کردند (مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ۱۳۱). حسن بن زید در مدتی کوتاه و به یاری دیلمیان، به نخستین موفقیت‌ها دست یافت (ابن فقیه، ۱۵۹ و ۱۵۷).

مادلونگ، با اشاره به دیدگاه غیرعقیدتی پادشاهان گیل و دیلم نسبت به علویان، معتقد است اگرچه دیلمان و پادشاهان آن همواره متحدان معتمدی برای شاهان علوی نبودند، با ارزش‌ترین آن‌ها به شمار می‌آمدند. این پادشاهان چندین بار در پناه دادن به علویان و کمک به آن‌ها در بازپس گرفتن قلمرو ازدست‌رفته‌شان، یاری‌رسان آن‌ها بوده‌اند (مادلونگ، ۲۳). با آنکه در مراحل اولیه همکاری دیلمی‌ها با علویان، مناسباتشان بیشتر بر پایه‌های همگرایی قرار داشت، در برخی موارد دیلمیان حاضر به همکاری با علویان نمی‌شدند. صابی در التاجی، به نافرمانی و سرکشی سران دیلم برابر علویان اشاره کرده و آورده است که با وجود همکاری‌های گسترده آنان با علویان، آنان بارها از علویان روی برگردانده و حاضر به کمک به آنان نشده‌اند (صابی، ۵۱-۵۲). با وجود اینکه پادشاهان دیلم، نظیر جستانیان، عمدتاً بر اساس منافع خود با علویان همکاری می‌کردند، آشنایی مردم هم با تشیع و مبانی فکری علویان، باعث پیوستن گروه‌های بی‌شماری از آنان به علویان شده بود. درنهایت، روند تغییر مذهب از آیین زرتشتی و

آیین‌های آریایی دیلمی‌ها به تشیع فراهم شد.

با توجه به گزارش‌های مورخان از پیروزی‌های حسن بن زید، می‌توان به این نتیجه رسید که هسته اصلی سپاهیان او دیلمی بودند. بخشی از این سپاهیان از سوی فرمانروای جستانی، وهسودان، برای کمک به او فرستاده شده بودند و بخشی دیگر، دیلمیانی بودند که به قصد کمک در نبرد با عمال خلیفه و طاهریان به او پیوستند. تعداد دیلمیان چهارهزار نفر تخمین زده می‌شد. پیوستن این عده به حسن بن زید نشان می‌دهد که این افراد پیش از قیام این داعی علوی با اندیشه‌های زیدی و ماهیت قیام حسن آشنا شده و حاضر بودند برای تحقق تشیع زیدی در دیلمان و طبرستان و شکست خلیفه با او همکاری کنند. این افراد در جنگ‌های «لاویج‌رود» و «ساری» و پیروزی نهایی حسن نقش مؤثر داشتند (ابن اسفندیار، ۲۲۹؛ ابن اثیر، ۲۴۳). با این حال، با توجه به حوادث آینده دولت علوی، به نظر می‌رسد نقش عوامل سیاسی و نظامی در مشارکت دیلمیان با علویان هم بی‌تأثیر نبوده‌است.

به گزارش ابن اسفندیار، حسن بن زید دستور داد در مناطق فتح‌شده، همه مردم بر وفق مذهب زیدیه، در اذان نماز «حیّ علی خیر العمل» بگویند، قنوت نماز صبح را واجب بدانند، و در نماز میت پنج تکبیر بخوانند. وی همچنین بر اساس اعتقاد معتزله، که مذهب زیدیه هم با آن توافق داشت، در مبارزه با قول سنت که کلام الله را غیرمخلوق می‌دانست، سخت‌گیری‌هایی به عمل آورد (ابن اسفندیار، ۲۳۰، ۲۳۵). صابی درباره اسلام دیلمیان معتقد است که مردم دیلم به اختیار اسلام و تشیع را پذیرفتند. به نظر او، علت این رویکرد و انتخاب دیلمیان و همگرایی‌شان با اسلام ریشه در تمایلات ضد اموی و ضد عباسی مردم دیلم داشته‌است. او معتقد است دیلمی‌ها به منظور نفی استیلای نظامی عباسیان به این جریان ضد خلافت پیوستند و مخالفت آنان با عباسیان نشانه نارضایتی‌شان از اسلام نبود (صابی، ۵۶).

فرمانروایان دیلمی هم به دلایل گوناگون اتحاد با علویان را به عنوان ابزاری در مخالفت با خلافت برگزیدند. جستانی‌ان و اسپهبد خورشید در مرحله اول نبرد حسن بن زید، در راستای مخالفت با اعراب و خلافت عباسی، با او همکاری کردند (ابن اسفندیار، ۲۳۷)، هرچند از نظر مذهبی مشخص نیست تا چه اندازه به آیین اسلام و

مذهب حسن بن زید اعتقاد داشته‌اند. با توجه به اینکه روابط فرمانروایان دیلمی با حسن بن زید عمدتاً بر اساس مصالح و منافع حکومتی آن‌ها شکل می‌گرفت، می‌توان به این نتیجه رسید که دیلمی‌ها تا این زمان (نیمه دوم قرن سوم) هنوز بر آیین گذشته و اجدادی خود پایدار بوده‌اند و تنها برخی از دیلمیان، به دلیل تبلیغات علویان در شرق گیلان (از سفیدرود تا چالوس)، به این آیین گرایش یافتند. تلاش‌های حاکمان طاهری برای دور کردن فرمانروایان دیلم از علویان نیز نشان‌دهنده سستی پیمان نظامی دیلمی‌ها با علویان بوده‌است (همان، ۲۳۶). به گزارش ابن اسفندیار، سلیمان بن عبدالله طاهری با ارسال هدایایی گران‌بها به حاکمان دیلمی، تلاش داشت آن‌ها را از اطراف حسن بن زید پراکنده کند. وی به این منظور، نامه‌ای به همراه هفت هزار دینار و جامه‌های گران‌بها از راه دریا به سفیدرود فرستاد تا به دست فرمانروای دیلم، که از او با عنوان «خورشید» یاد شده‌است، برسد و حاکم آن را میان دیلمیان تقسیم کند، اما به علت وزش باد مخالف، کشتی به جای سفیدرود، به رود چالوس رفت و هدایا توسط عاملان حسن بن زید توقیف شد. حسن بن زید هدایای مذکور را بین دیلمیان سپاه خود تقسیم و فرمانروا خورشید را مؤاخذه کرد. وی همچنین برای اثبات وفاداری دیلمیان سپاه خود، آن‌ها را وادار به سوگند وفاداری نمود (ابن اسفندیار، ۲۳۷-۲۳۸). این مسئله نشان می‌دهد که پیوند فرمانروای دیلم و سربازان او با علویان تنها بر پایه مسائل سیاسی و اقتصادی بوده و در این زمان، اعتقادی دینی نزد دیلمیان و علویان شکل نگرفته‌است. در ادامه روابط با دیلمیان هم این موضوع باعث شده حسن بن زید، علاوه بر تشویق مالی، از آن‌ها سوگند وفاداری بگیرد (ابن اسفندیار، ۲۴۰). هرچند از نظر عقیدتی، دیلمیان اعتقاد راسخی به حسن بن زید نداشتند، هنگامی که علویان با بحران سیاسی مواجه می‌شدند، کمک‌های فراوانی در اختیارشان قرار می‌دادند.

سرعت پیشرفت‌های سیاسی و نظامی علویان عزم خلافت را برای سرکوب ایشان برمی‌انگیخت. در نتیجه، خلیفه به کمک سردار معروف خود، موسی بن بغا، داعی را به شدت فروکوفت. با وجود این، سرداران خلیفه نتوانستند وارد دیلمان شوند (بلاذری، ۱۶۰-۱۶۱). حسن بن زید ناچار به پناهگاه خود، دیلمان، رفت، اما این بار دیلمی‌ها کمک نظامی در اختیار او قرار ندادند. ابن اسفندیار علت عدم همکاری آن‌ها را ترس

دیلمی‌ها از مُفلح یاد می‌کند. مفلح دیلمی‌ها را تهدید کرده بود در صورت همکاری با علویان، به دیلمان لشگرکشی خواهد کرد (ابن‌اسفندیار، ۲۴۵). این مسئله نشان می‌دهد که پیوند دیلمی‌ها با علویان صرفاً تحت تأثیر تأمین منافع و سیاست‌های خاص آنان قرار داشته و گرایش ایشان به علویان بنا به باورهای مذهبی و دینی نبوده‌است.

بااین‌حال، مدتی پس از مرگ معتز، خلیفه عباسی، و در پی آن، خارج شدن مفلح از شمال ایران، سپاهیان دیلمی نقش مهمی در تصرف دوباره طبرستان توسط حسن بن زید ایفا کردند (ابن‌اسفندیار، ۲۵۰-۲۵۱). این مسئله نشان می‌دهد که دیلمی‌ها تهدید مفلح را جدی نگرفتند. حسن بن زید به‌همراه این سپاه و اهالی طبرستان توفیق مجدد یافت (همان). سال ۲۶۰ اوج قدرت علویان، به‌رهبری حسن بن زید، بود. ابن‌اسفندیار در این باره می‌نویسد: سادات زیادی از گوشه و کنار ممالک اسلامی به سوی او هجوم آوردند تا در سایه امن حکومت علویان با آرامش خاطر زندگی کنند (همان، ۲۶۱). حسن نیز به‌دلیل اینکه آنان را بازوی ایدئولوژیک و نظامی خود می‌دید، حضورشان را به فال نیک گرفت و از آنان پذیرایی کرد.

حسن بن زید در ادامه برای تقویت حکومت خود، سادات علوی را در سراسر خاک دیلمان و گیلان گسیل داشت تا بذر تشیع زیدی را در دیلمان و گیلان بگسترانند و زمینه را برای تغییر مذهب و درنهایت، تحکیم قدرت علویان در گیلان فراهم کنند (آملی، ۷۶). این سیاست تأثیر زیادی بر جریان فکری و عقیدتی علویان داشت و حدود نیم قرن بعد، اکثریت جمعیت گیل و دیلم به این مذهب روی آوردند. گرچه روابط حسن با فرمانروایان دیلمی بر اساس منافع حکومتی‌شان شکل یافته بود، مردم دیلمان پس از مدتی، به‌دلیل نوع حکومت توأم با عدالتش، به او گرایش یافتند و در برخی از جنگ‌ها، که به شکست او منجر شد، به وی کمک فراوان کردند. پس از شکست حسن بن زید از یعقوب و فرار او به دیلمان، اهالی شیرود هزارک‌های زیادی در اختیارش گذاشتند و جلودار سپاه یعقوب را شکست دادند و درنهایت، او را از این منطقه بیرون راندند (ابن‌اثیر، ۱۲/۱۲۵؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ۱۳۵-۱۳۶). حمایت بی‌دریغ اهالی شیرود هزار دیلمان نشان‌دهنده گرایش معنوی آن‌ها به حسن بن زید بود، زیرا آن‌ها حاضر نبودند با وجود تسلط یعقوب بر طبرستان، حسن را به وی

تحويل دهند. همکاری ایشان با علویان در عصر حسن بن زید بسیار پررنگ‌تر از گذشته بوده‌است.

تعامل و تقابل دیلمیان با جانشینان حسن بن زید در گیلان و دیلمان

با توجه به تحولات سیاسی پس از زمان حسن بن زید، می‌توان دوران پس از او را عصر زوال سیاسی علویان قلمداد کرد، زیرا جانشین وی، محمد بن زید، در دوره حکومت خود عموماً درگیر جنگ‌های داخلی و محلی بود. مهم‌ترین پیشامدی که سبب شد او مانند برادرش از دیلمیان استمداد کند، هجوم رافع بن هرثمه در سال ۲۷۷ به قلمرو او بود. وی به علت ناتوانی در برابر رافع به دیلم گریخت. دیلمیان، همانند عصر حسن بن زید، به همراهی جستان، پسر وهسودان دیلمی، به او کمک کردند تا قلمرو ازدست‌رفته خود را بازیابد (ابن اسفندیار، ۲۵۳). البته این همگرایی دیلمیان با وی به جهت حفظ قلمرو دیلم از نفوذ حاکمان شرقی ایران به سرزمین آنان بود. گزارشی از فعالیت‌ها و تبلیغات مذهبی محمد بن زید در گیلان و دیلمان عصر او ارائه نشده‌است. علت این امر اشتغال داعی علوی به جنگ‌های مداوم با مدعیان قدرت بود. اما با توجه به اینکه ابومحمد حسن بن علی، مشهور به ناصر اُطروش، در دیلمان به تبلیغ مذهب زیدی مشغول بود (مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ۳۰)، می‌توان به این استنباط رسید که زیدیان در این زمان، باحرارت مشغول گسترش دعوت مذهبی خود در دیلمان بودند. معروف‌ترین چهره علوی، که توانست علاوه بر نفوذ سیاسی در دیلم، بر سیطره تشیع زیدی در این سرزمین بیفزاید، ناصر کبیر بود که از سال ۲۸۷ تا ۳۰۱ در گسترش تشیع در دیلم و به‌ویژه هوسم (رودسر کنونی)، بسیار نقش داشت. وی طی اقامت طولانی خود در هوسم و دیلمان، این پهنه را پایگاه عقیدتی تشیع زیدی ساخته بود و هرچند دغدغه‌های مذهبی مانع توجه او به مسائل سیاسی نبود و هر از گاهی به‌همراه نوکیشان دیلمی، به طبرستان هجوم می‌برد، پس از شکست، دوباره به هوسم بازمی‌گشت (آملی، ۸۹). اهتمام او به تبلیغ تشیع زیدی سبب شد تا پیروان او به ناصریه معروف شوند (مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ۳۶). او سال‌ها در بین دیلمیان زیست و به آموزش مذهبی مردم پرداخت و در کنار آن، مردم گیل و دیلم را به

قیام علیه سامانیان فرا می‌خواند (ابن اسفندیار، ۲۶۰). مهم‌ترین اقدام ناصر در برخورد با دیلمیان جنگجو، دعوت مستمر از آن‌ها برای مبارزه با دستگاه خلافت و ستیز با عباسیان بود. این گرایش فکری بعدها هم در نحوه نگرش آل‌بویه به خلافت کاملاً بروز داشت. ناصر پس از اینکه توانست تعداد زیادی از دیلمیان را به خود جلب کند و سربازان شیعی دیلمی وفاداری به دست آورد، آماده مبارزه با سامانیان شد (همان، ۳۷). ابن اسفندیار به نکته‌ای اشاره می‌کند که نشان‌دهنده نقش معنوی و مذهبی ناصر در سرزمین دیلم است؛ بنا به گفته او، به نظر می‌رسد ناصر با تکیه بر پیروان زیدی خود توانست موفقیت‌های زیادی در طبرستان به دست آورد و با تکیه بر همگرایی آنان، در سال ۳۰۱، سامانیان را از آن پهنه اخراج کند (ابن اسفندیار، ۲۷۰). ظهیرالدین مرعشی نیز با صحنه گذاشتن بر نظر ابن اسفندیار در این باره می‌نویسد: «در این زمان اهالی گیلان و دیلمان را به استخلاص طبرستان ترغیب نمودند» (مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ۲۶۷). نبرد اخیر ناصر کبیر برای دستیابی به قدرت با سایر جنگ‌های علویان با دشمنان بسیار متفاوت است؛ پیش از ناصر کبیر، دیلمیان اعتقاد مذهبی چندانی به رهبران علوی نداشتند و همکاری آن‌ها با علویان بیشتر بر اساس ضرورت‌های سیاسی و نظامی بود، درحالی‌که سربازان گیل و دیلم سپاه ناصر بیشتر از کسانی بودند که توسط او به دین اسلام و تشیع زیدی گرویده بودند و از این رو، همراهی آنان با ناصر در برابر سامانیان جنبه عقیدتی و مذهبی داشت. همراهی بخش بزرگی از مردم گیل و دیلم سبب شد تا پادشاهان جستانی هم، که رابطه خود را با علویان قطع کرده بودند، دوباره به علویان گرایش یابند.

ناصر کبیر در زمان حیاتش، حسن بن قاسم را جانشین خود در گیلان و دیلمان کرد و بر دیگر فرزندان خود مقدم شمرد. بنا به دستور ناصر کبیر، حسن می‌بایست مردم آنجا را تسلی می‌داد و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد^۱ (همان، ۱۴۶). با توجه به

۱. درباره اصول فکری ناصر کبیر فراوان اظهار نظر شده است. مادلونگ معتقد است اصول فقهی و شعایر دینی حسن بن علی اطروش تا اندازه‌ای با اصول عقاید قاسم بن ابراهیم فرق داشت. این اختلاف بعدها موجب اختلاف تعصب‌آمیز ناصریه و قاسمیه، پیروان دو شخصیت مذکور، شد (مادلونگ، «سلسله‌های محلی»، ۱۸۱/۴-۱۸۲). اطروش بیش از قاسم و هادی (یحیی الهادی، از نوادگان قاسم) تحت تأثیر امام یه بود. این

اینکه علویان پیرو مذهب زیدی بودند، انتظار می‌رفت که نسبت به این کیش تعصب بورزند و در دیلمان و گیلان این آیین را تبلیغ کنند، اما ظهیرالدین مرعشی (تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ۱۴۶، ۱۵۰) اشاره می‌کند که ابوالحسین احمد، فرزند ناصر کبیر، «امامی مذهب» است. مغایرت مذهبی ناصر کبیر با فرزندش نشان از چالش‌های دینی علویان در سال‌های پایانی حکومتشان در سرزمین دیلم دارد. ابوالحسین در عصر حاکمیت حسن بن قاسم، به‌همراه برادر خود، ابوالقاسم جعفر، در گیلان به سر می‌برد و از جنگجویان دیلمی و گیلان برای مبارزه با حسن بن قاسم استفاده می‌کرد. در آثار تاریخ محلی، نظیر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان اولیاءالله آملی و تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی، اشاره‌ای به تعصب مذهبی علویان نشده‌است. حسن بن زید حتی در جشن‌های ملی و کهن ایرانی، نظیر جشن مهرگان، شرکت می‌جست و با برگزاری آن‌ها مخالفت نمی‌کرد (ابن اسفندیار، ۲۷۲؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ۱۳۴). اگرچه برگزاری جشن‌های باستانی ایرانیان در دوره حکومت علویان ممکن است نشان‌دهنده پیوند آن‌ها با آیین‌های ایرانی در این دوره باشد، از تشکیلات و سازمان مذهبی و تبلیغی علویان و رویکرد ایشان به تشیع امامی و ترویج آن در این دوره، که شماری از فرزندان ناصر کبیر هم پیرو آن بودند، آگاهی اندکی در دست است. در دوران فرمانروایی حسن بن قاسم، فرزندان ناصر کبیر به‌علت مخالفت با حسن، به گیلان مهاجرت و به‌همراهی جنگجویان گیل و دیلم بارها به قلمرو او حمله کردند (ابن اسفندیار، ۲۷۵). مساعدت این سپاهیان نشان‌دهنده موقعیت سیاسی و مذهبی تشیع زیدی در گیلان و دیلمان و جذب مردم این مناطق به این آیین بود. حکومت علویان به‌علت جنگ‌های مداوم با دیگر مدعیان قدرت، نظیر طاهریان، سامانیان، خلیفه عباسی، و دیگر رقبای محلی تضعیف شده بود و افزون‌بر آن، نزاع فرزندان ناصر بر سر قدرت

ویژگی سبب پیدایش جماعت ناصریه و در برابر آن، قاسمیه شد (مادلونگ، ۱۴۳). مهدوی لاهیجانی نیز با ذکر روایات از کتب مختلف، بر مذهب دوازده‌امامی ناصر الحق اطروش تأکید دارد و بیان می‌کند که اطروش مردم را به تشیع دعوت می‌کرد و حتی به کارگزاران خود در اطراف و اکناف صریحاً اظهار می‌داشت که جز بر مبنای کتاب خدا، سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اخبار صحیح از امام علی علیه‌السلام رفتار نکنند (مهدوی لاهیجانی، ۳۴۷-۳۴۹).

هم، وجهه مذهبی و سیاسی آنها را زیر سؤال می‌برد. در این شرایط، علویان نتوانستند در جنگ با سامانیان، که مورد حمایت دستگاه سنی مذهب خلیفه بودند و جنگ با علویان را همچون جهاد می‌نگریستند، مقاومت کنند. سرانجام با کشته شدن حسن بن قاسم در سال ۳۱۶، دوره حکومت علویان بزرگ در شمال ایران به پایان رسید (ابن اسفندیار، ۲۸۵؛ مسعودی، ۷۴۲/۲).

نکته حائز اهمیت اینکه نفوذ علویان و تغییر مذهب مردم گیلان و دیلمان تنها منحصر به سرزمین‌های شرق سفیدرود می‌شد. سرزمین‌های غرب سفیدرود (بیه‌پس)، با بهره‌مندی از شرایط جغرافیایی غرب سفیدرود، از نفوذ علویان و در نتیجه، تشیع زیدی دور ماند و مردم آن به مذهب تسنن گرویدند (مقدسی، ۵۳۹/۲؛ احمدی، ۲). مردمان این نواحی مذهب خود را تا به قدرت رسیدن صفویه حفظ کردند. البته صابی معتقد است حوزه پیروان تسنن تنها منحصر به سرزمین‌های غربی سفیدرود نمی‌شد و گروه‌هایی از اهل تسنن در مناطق شرقی هم پراکنده بودند (کاظم‌بیگی، ۴۸). با وجود این، درباره این گروه‌ها تنها در تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی گزارش‌هایی ارائه شده است (فومنی، ۱۶۳).

پس از تثبیت موقعیت مذهبی، سیاسی، و اجتماعی تشیع زیدی در گیلان و دیلمان، فرقی متعددی از آن منشعب شد که مهم‌ترین آن‌ها فرقه‌های ناصریه و قاسمیه بودند. این دو فرقه، همزمان با استقرار و قدرتگیری علویان بزرگ در هوسم، ایجاد شدند و از نظر کلامی و فقهی، با یکدیگر عناد داشتند، تا اینکه در عصر ابو عبدالله علوی، از پیشوایان زیدی علوی هوسم که با حمایت فرقه قاسمیه به قدرت رسید، تلاش‌های زیادی برای رفع تعارض‌های دو مکتب ناصریه و قاسمیه به عمل آمد. ابو عبدالله معتقد بود که اصول عقاید هر دو دسته به یک اندازه معتبر است (مادلونگ، ۱۹۱). هدف وی از کاستن از چالش‌ها و تعارض‌های میان زیدیان و برقراری آرامش، گسترش قدر مشترک این مذهب بین دیلمیانی بود که هنوز به آیین اسلام و تشیع گرایش نیافته بودند.

نتیجه

با توجه به روابط دیلمیان با علویان، به نظر می‌رسد مناسبات این دو گروه تنها بر

پایه‌های همگرایی نبوده‌است، بلکه گاه و بیگاه نشانه‌هایی از واگرایی نیز در روابط سیاسی و نظامی‌شان دیده می‌شود. این مسئله عمدتاً ناشی از روحیه سرکش و متمرّد دیلمیان بوده‌است. در دو سده نخست خلافت اعراب، دیلمیان دشمنان آشتی‌ناپذیر آنان بودند. این دشمنی‌ها موجب شد علویان مخالفی که از حوزه خلافت می‌گریختند، به دیلمان پناه ببرند. همزمان با ظهور حسن بن زید، دیلمیان با مبانی فکری علویان آشنایی داشتند. آنان، در مراحل اولیه قیام علویان، در قالب نیروهای رزمی به نفع آنها می‌جنگیدند. هرچند دیلمیان در مراحل نخستین دعوت علویان، برای تضعیف خلفا وارد نبرد شدند، با گذشت زمان، در پی همراهی طولانی با علویان و آشنایی با مبانی فکری شیعی آنان، جذب تشیع شدند. نکته مهم در گرویدن مردم گیلان و دیلمان به اسلام، آزادی آنان در تغییر دین و گرایش به تشیع زیدی بود. مخالفت اساسی زیدیه با دستگاه خلافت در تسریع گرایش و گروش به اسلام و همچنین پیوند دیلمیان با علویان بسیار تأثیر داشت. پیوند دیلمیان و گیلانیان با علویان در دوره‌های نخست روابطشان، بر اساس منافع آنان شکل و قوام یافته بود و حکومت‌های محلی گیل و دیلم، علویان را به چشم متحدانی می‌نگریستند که با ایجاد جبهه جدیدی در برابر خلافت، از فشار مضاعف سیاسی و نظامی وارد بر آنان، می‌کاستند. این حکومت‌ها به مدت نیم قرن از این سیاست سود بردند. به رغم همه این کمک‌های دیلمیان، اگرچه علویان نتوانستند حاکمیت قدرتمندی در شمال ایران به وجود آورند، در آشنایی مردم گیلان و دیلمان و دعوت آنها به اسلام و ایجاد کانون فکری جدیدی در عصر عباسی، نقش به سزا داشتند.

منابع

- آملی، اولیاءالله، *تاریخ رویان*، چاپ منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش.
- ابن اثیر، *تاریخ بزرگ ایران و اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی، ۱۳۵۱ش.
- ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- ابن خلدون، *مقدمه*، ترجمه و تصحیح محمدپروین گنابادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ش.
- ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، چاپ عباس اقبال، تهران، پدیده، ۱۳۶۲ش.
- ابن طباطبا، *مهاجران آل ابوطالب*، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
- ابن فقیه، *البلدان*، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۹ش.
- احمدی، حسین، *تالشان*، تهران، مرکز انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲ش.
- استخری، *المسالک و الممالک*، چاپ ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش.
- اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبین*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- الشیبی، مصطفی کامل، *تشیع و تصوف*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴ش.
- بلاذری، *فتوح البلدان* (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرنوش آذرتاش، تهران، سروش، ۱۳۷۰ش.
- جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، قم، انصاریان، ۱۳۷۵ش.
- *حدود العالم*، مؤلف نامعلوم، چاپ منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۲ش.
- حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹.
- خواجهویان، محمدکاظم، *تاریخ تشیع*، مشهد، جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۶ش.
- *دایرة المعارف تشیع*، تهران، بنیاد تشیع، ۱۳۷۳ش.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف، *نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل*، ترجمه

- علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، نشر قومس، ۱۳۹۰ش.
- دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲ش.
- رابینو، ه. ل.، *ولایات دارالمرز ایران*، گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، رشت، طاعتی، ۱۳۷۲ش.
- روشن، محمد، *جنگ‌نامه سیدجلال‌الدین اشرف*، تهران، علم، ۱۳۶۶ش.
- شهرستانی، الملک و النحل، ترجمه افضل‌الدین ترکه اصفهانی، تهران، اقبال، ۱۳۵۰ش.
- صابی، ابراهیم بن هلال، *التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة (اخبار الائمة الزیدیة)*، چاپ ویلفرد مادلونگ، بیروت، دار النشر، ۱۹۸۷.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ش.
- فخری، محمد بن علی طباطبا (ابن طقطقا)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- فندرسکی، سیدرضا، *تاریخ هوسم*، قم، آبشامه، ۱۳۹۳ش.
- فومنی، عبدالفتاح، *تاریخ گیلان*، چاپ منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ش.
- کاظم‌بیگی، محمدعلی، «*بویهیان و زیاریان؛ روایتی نویافته از التاجی*»، فصل‌نامه تاریخ و تمدن اسلامی، سال ششم، ش. ۱۱ (۱۳۸۹ش).
- کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، جامی، ۱۳۸۰ش.
- گرگانی، فخرالدین اسعد، *دیوان اشعار*، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۷ش.
- گیلک، محمدعلی، *شیخ زاهد گیلانی*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- لاهیجی، م. م.، *سادات متقدمه گیلان*، نجف اشرف، ۱۳۹۸.
- مادلونگ، و.، *اخبار الائمة الزیدیة فی طبرستان و دیلمان و جیلان*، بیروت، دار النشر، ۱۹۸۷.
- همو، «*سلسله‌های کوچک محلی شمال ایران*»، *تاریخ ایران*، پژوهش کمبریج، زیر نظر ریچارد فرای، جلد چهارم: ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۲ش.

- همو، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، اساطیر، ۱۳۹۰ش.
- مرعشی، ظهیرالدین، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، چاپ محمدحسن تسبیحی، تهران، مطبوعاتی شرق، ۱۳۶۲ش.
- همو، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، چاپ منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ش.
- مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۲ش.
- مهجوری، اسماعیل، *تاریخ مازندران*، تهران، توس، ۱۳۸۱ش.
- نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعة*، ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
- یعقوبی، ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- Hass, Ernest, *Beyond the nation state*, California, Standford university press, 1994.
- Hafeznia, Mohammadreza, *Principles and concepts of geopolitics*, Papoli publication, 2006.